



مهدی سیدی
دشت توس

بود. با قدرت یافتن خوارزمشاهیان در ایران و جنگ علاءالدین تکش خوارزمشاه با طغرل سوم سلجوقی در سال ۵۹۰ بر ذری و شکست و مرگ طغرل، شاخه عراقی سلجوقیان هم زه فنا پیمودر قلمرو دو شاخه ایرانی و عراقی سلاجقه از آن خوارزمشاهیان و خلافت عباسی گردید. اما از همان زمان قرن طلایی و شکوهمند سلاجقه روم آغاز شد و در زمان علاءالدین کیقباد (۶۳۴-۶۱۶) به اوج رسید، ولی با یورش مغول به آناطولی ره نشیب گرفت و عاقبت به سبب یورشهای مکرر آن قوم و آغاز جنبشهای ترکمانان فقیر آناطولی، آن دودمان هم در پایان سده هفتم مضمحل و نابود گشت؛ و از خاکستر آن دولت ترکیه عثمانی در ابتدای سده هشتم سر بر آورد.

کتاب «الأوامر العلائیه فی امور العلائیه» در زمان علاءالدین عظاملک جوینی و برای شرح امور و تاریخ سلطنت سلاجقه روم تألیف یافته، اما آغاز کتاب از ابتدای شکوفایی حکومت آن دودمان یعنی اواخر سده ششم بدایت یافته و حدود یک قرن، تا افول آن سلاله را شامل گشته است. بنابراین کتاب مزبور اولاً تاریخ جامع ظهور و افول یک دودمان مهم در جامعه اسلامی، و هم اولین و مهم‌ترین سند مدنیت و تاریخ اولیه امپراطوری بزرگ عثمانی است. بجز آن، به سبب گره‌خوردگی چند دودمان و حکومت حائز اهمیت در جامعه اسلامی در سده هفتم در آناطولی، یعنی سلاجقه روم و ملوک ایوبی شام و مصر و خلافت عباسی بغداد و قوم تاتار و اقوام ترکمان و گورد و آرمینی و گرجی و امپراطوری روم شرقی، که کتاب الاوامر اصلی‌ترین شارح درگیری و گره‌خوردگی حکومتها و اقوام مختلف مزبور در آن خطه است، اهمیت منحصر بفردش را گوشزد همگان می‌کند. با اینهمه، ارزش کتاب و فایده‌مندی آن از اینهم فراتر رفته، و به سبب هجوم وسیع خراسانیان و اهالی ایران شرقی در آن برهه حساس تاتار زده به آناطولی، و بردن فرهنگ و آیین ایرانی و زبان فارسی و ادبیات سرشار عرفانی آن به آنجا، سبب گردیده که برای علاقه‌مندان به مطالعه تاریخ سیاسی و اجتماعی و مدنی و فرهنگی و ادبی خطه روم در سده هفتم، اهمیت کتاب ابن بی‌بی که اصلی‌ترین مأخذ و منبع بر آنهمه است، باز هم بیشتر گردد.

ایرانیان آشنا و صاحب شهرتی که در آن ایام راهی و ساکن آناطولی شدند اندک نبودند، بزرگترین ایشان سلطان العلمای بلخ «بهاولد» و فرزندش جلال‌الدین محمد و خانواده او بودند، که نه تنها ادبیات عرفانی فارسی را در آن قرن و آن مکان به اوج اعلا رسانیدند بلکه بنیان‌گذار ادبیات مکتوب ترکی عثمانی نیز شدند. سید برهان‌الدین ترمذی، شمس تبریزی، فخرالدین عراقی و نجم‌الدین رازی و... هم از دیگر عرفا و ادبای ایران بودند که در آن روزگار مشغول رخت به روم کشیدند. و اینهمه سبب گردید که سلاجقه روم، با همه ترک نژادی و ترک‌زبانی، آئین و فرهنگ حکومتی و دیوانی و زبان رسمی دربارشان را فرهنگ ایرانی و زبان فارسی گردانند، پدیده‌ای که در پایان قرن با اعتراض ترکها و ترکمانان شورشی، مشهور به «بابائیه» و «قرامانی‌ها»، و واکنش خراسانیها در برابر آنان، مثل نویسنده کتاب الاوامر گردید.

آنچه گذشت، کتاب الاوامر... را که توسط یک خراسانی ادیب نوشته شده برای مردم ایران حائز اهمیت ساخته است، در حالی که ترکان عثمانی نیز آن را از مهمترین کتب تاریخ دیار خود پنداشته و اولین کتاب تاریخی که به زبان ترکی ترجمه کرده‌اند همان بوده

معرفی کتاب: الأوامر العلائیه فی امور العلائیه

در: تاریخ سلاجقه روم
تألیف: ابن بی بی

ترکمانان سلجوقی که در زمان سلطان مسعود غزنوی (۴۳۱-۴۲۱) از نزدیکی بخارا (شهرک نور) در ماوراءالنهر و ملازمت ترکان قراخانی به این سوی جیحون آمدند و در دشت خاوران «بُنه گذاشتند» (۴۲۶)، پنج سال بعد در جنگ دندانقان مرو (رمضان ۴۳۱) بر مسعود چیره گشتند و امپراطوری وسیع سلجوقی را بنیان نهادند. امپراطوری سلجوقی به زودی به سه شاخه سلاجقه ایران و عراق و روم تقسیم شد، اما تا مرگ سلطان سنجر (۵۵۱) و برافتادن سلاجقه ایران زعامت کلی از آن شاخه ایرانی

است. سایر اعضای جامعه اسلامی هم، که خواهان مطالعه تاریخ برهه حساس سده هفتم و شرح درگیریهای ملوک شام و مصر و خلفای عباسی و قوم تاتار و قیاصه روم و اقوام کرد و ترک و ترکمان و آرمینی و گرجی آن خطه هستند، از کتاب الاوامر بی نیاز نیستند. گذشته از اینهمه با توجه به حوادثی که به تازگی در اتحاد جماهیر پیشین شوروی روی داده و چند جمهوری نوپای «ارمنستان» و «گرجستان» و «آذربایجان» و «نخجوان» را به جمع کشورهای پیشین منطقه، یعنی «ایران» و «ترکیه» و «سوریه» و «عراق» افزوده، مجموعه کشورها و اقوامی که همگی صفحاتی از تألیف ابن بی بی را به تاریخ خود اختصاص داده اند دلیل دیگری بر اهمیت کتاب مزبور است. اما افسوس که چنین اثر برجسته ای همچنان تصحیح نشده و خطی و مغلوط و نامکشوف باقی مانده، و جز خلاصه ای که به طرزی ناقص به چاپ رسیده اقدام شایسته و بایسته دیگری در باره آن صورت نگرفته است. البته حدود سی سال پیش، از روی نسخه منحصر بفرد متن کامل الاوامر در آنکارا عکس گرفته شده و به طور افست چاپ و منتشر گردیده (۱۹۵۶). اما از آنجا که چاپ مزبور توضیح و تحشیه ندارد و رسم الخط آن هم برای همگان آشنا نیست نتوانسته مورد استفاده عموم قرار گیرد. در نتیجه حتی محققین و اساتیدی که مجبور به مراجعه به کتاب الاوامر بوده اند ترجیح داده اند که به متن چاپ شده خلاصه آن رجوع کنند، که هم ناقص بوده و هم در بسیاری از موارد مغلوط و ناصحیح چاپ گردیده است^۲

از آنجا که در این گفتار مختصر نمی توان به همه ارزشهای تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی و مدنی و فرهنگی و ادبی و زبانی الاوامر به طور کامل پرداخت، این نگارنده فارسی زبان ایرانی بیشتر ارزشهای مهم ادبی و واژگانی فارسی الاوامر را به طور فشرده و گذرا بر خواهد شمرد. اما پیش از آن لازم است که نویسنده کتاب و خانواده او را بیشتر بشناسیم.

«حسین بن محمد الجعفری» و خانواده اش خراسانی الاصل، بهتر بگوئیم مادرش نیشابوری و پدرش زاده گرگان، و از پیوستگان سلطان جلال الدین محمد خوارزمشاه بودند. پدر مؤلف شغل دبیری و ترجمانی داشت و مادرش که به «بی بی منجمه» شهرت یافته بود منجمی و پیشگویی می کرد. باری که سفیران علاء الدین کیقباد سلجوقی به دربار سلطان جلال الدین در شهر اخلاط رسیدند متوجه کیاست و درایت بانوی منجمه و همسر او شدند و از ایشان برای پیوستن به دربار سلاجقه دعوت کردند. عاقبت پس از مرگ جلال الدین خواست آنان برآورده شد و محمد ترجمان و همسر منجمه اش به سلاجقه روم پیوستند (حدود ۶۳۰). از آنجا که «بی بی» باری هم پیشگویی شگفتی برای سلاجقه کرد، و همواره نزد آنان محترم و صاحب جاه بود در شهرت از شوی خویش پیشی گرفت، در نتیجه فرزندان حسین به «ابن بی بی» شهرت یافت و نه به «ابن محمد»^۳.

کتاب از شرح حال «غیاث الدین کیخسرو، والد سلطان اعظم علاء الدین کیقباد» آغاز شده، و چون «کیفیت» سلطنت امرای پیش از او در آتاتولی برنویسنده به درستی معلوم نبوده است تنها یادآوری گردیده که غیاث الدین کیخسرو پسر خود قلیچ ارسلان بوده و پدران قلیچ ارسلان تا اسرائیل بن سلجوق - اولین زعیم سلاجقه که بدست سلطان محمود غزنوی دستگیر و محبوس شد - بدین شرح بوده است: قلیچ ارسلان بن سلیمان بن غازی بن قلمش بن اسرائیل...

در آن میان امرای کباری چون «امیر منگوجک و امیر ارتق و امیر دانشمند» که پیشتر بر آن خطه حکمروائی داشته اند، «چگونگی احوالشان» برنویسنده «محقق نبوده»، چون دسترسی به کتب موزخان «پیشین» آن مملکت تعذری هرچه بیشتر داشته و طلب آن در حوزه نیتس نمی آمده است (ص ۱۱).

غیاث الدین کیخسرو در اوایل سده هفتم بنا به وصیت پدر خویش در شهر قونیه به تخت سلطنت نشسته اما برادران مهتر، وی را بر آن مسند نگذاشته و «رکن الدین سلیمان شاه» به قونیه آمده و برادر را آواره دیار فرنگ (روم شرقی در غرب آتاتولی) کرده و خود بر جای وی نشسته. با مرگ رکن الدین و نشستن فرزندش «عزالدین قلیچ ارسلان» به جای او دیگر بار غیاث الدین از ممالک فرنگ (استانبول) بازگشته و برادرزاده را بازداشت کرده و خود بر جای وی نشسته است (ص ۸۸). غیاث الدین ضمن لشکرکشی به دیار فرنگ در آنجا درگذشته و مدتی میان دو فرزند او «عزالدین کیکاوس» و «علاء الدین کیقباد» ستیز بوده تا این که بالأخره عزالدین پیروز درگذشته و علاء الدین محبوس بر جای او نشسته (سال ۶۱۶، ص ۲۰۰) و تا سال ۶۳۴ با هیبت و شوکت سلطنت کرده است. در زمان همو مولانا و پدرش وارد آتاتولی و شهر لارنده و قونیه شدند، جلال الدین خوارزمشاه نیز در همان زمان از پیشاپیش سپاه مغول به غرب گریخت و پس از تصرف شهر اخلاط با علاء الدین کیقباد هم مرز و درگیر شد. پسران برادر صلاح الدین ایوبی، ملک اشرف و ملک کامل که بر شام و مصر حکومت داشتند برای مقابله با جلال الدین خوارزمشاه به علاء الدین سلجوقی پیوستند و جنگ مهم یاسی چمن در سال ۶۲۷ میان طرفین درگرفت، جنگی که منشی جلال الدین، «زیدری نسوی» نیز در کتاب «سیرت جلال الدین مینگری» (ص ۱۷۸) بدان اشارت مشروح کرده است؛ اما در تاریخ ابن بی بی با ذکر جزئیات بیشتری - بویژه در احوال سلاجقه و ملوک شام و مصر - از جنگ و جناح بندی مزبور و نتیجه آن یاد شده است (ص ص ۳۸۶ تا ۴۵۰).



با این که علاء الدین کیقباد صاحب چنان هیبتی بود که مغولها حرمتش را نگه می داشتند، اما با مرگ او و رسیدن سلطنت به فرزندش «غیاث الدین»، و هم درگذشت همزمان «ملک اشرف و ملک کامل» با علاء الدین (ص ۴۶۲) تاریخ خطه آتاتولی و شام و مصر از لو ب دیگری شد و یورش سرداران مغول به آن نواحی آغاز گشت. به طوری که اولین چشم زخم مغولان در سال ۶۴۱ در محل کوسه داغ به سپاه غیاث الدین خورد (ص ۵۱۷) و از آن پس آشفته گی دامن گیر قلمرو و حکومت سلاجقه روم شد، به طوری که

غیاث‌الدین از فرط اندوه شکست از مغولان در سال ۶۴۴ درگذشت. پس از مرگ غیاث‌الدین سه فرزند خردسال او «رکن‌الدین و عزالدین و علاءالدین» مشترکاً به سلطنت برداشته شدند (ص ۵۴۹) و زمینه نفاق و ستیز سرداران و امیران سلجوقی و شکست کامل آنان از مغول فراهم آمد و یک دوره‌ای «معین‌الدین پروانه پسر صاحب (وزیر) مه‌ترب‌الدین» که دیلمی‌الاصول بود، و ارادتی وافر به مولانا داشت، درمیانه ستیز و چالش برادران و جناحهای سلجوقی و لشکریان مغول و ملوک شام و مصر با سیاستی چندبهبلو سگان‌دار اصلی حکومت در آناتولی بود (ص ۶۲۴ تا ۶۸۴). اما وی نیز عاقبت متهم به سازش و همدستی با ملوک شام و مصر شد و در زمان «آباکا» (۶۸۰-۶۶۳) فرزند هلاکو، محکوم به مرگ گردید. و در سال ۶۷۶ گوشت تنش پخته و توسط مغولان بلعیده شد. پس از آنها ترکمانان فقیر ناحیه «قرامان» (در جنوب قونیه) شوریدند و شخصی به نام «جمری» را، که مدعی بودند از شاهزادگان سلجوقی است، به شاهی برداشتند و بر قونیه حمله



کردند (سال ۶۷۶) و چند صباحی حاکم آن مرکز سیاست و فرهنگ و ادب سلاجقه و ایرانیان شدند، از جمله فرمان صادر کردند که «بعدالیتوم در دیوان و درگاه و بارگاه و مجلس و میدان جز به ترکان سخن نگویند» (ص ۶۹۶). گرچه ترکمانان قرامان در نهایت کاری از پیش نبردند، اما همان تمایلات ترکی و ضد فارسی آنان عاقبت بر آناتولی حاکم گردید، و کمی بعد که دولت عثمانی به وجود آمد (اوایل قرن هشتم) زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی را از میدان بدر کرد و آیین و فرهنگ و زبان نوپای ترکی را جایگزین آن نمود.

از آنجا که امثال «ابن بی‌بی» جزء نمایندگان فرهنگ و زبان ایرانی و فارسی در قلمرو سلاجقه روم بودند با مواضع ضد ایرانی و فارسی ترکمانان قرامانی نیز امثال همیشه‌شان به مقابله برخاستند، کما این که می‌بینیم «ابن بی‌بی» ترکمانان مزبور را «چارق پوشان سیاه گلیمی» خوانده که مقامات مملکتی را بر هر خسی و ناکسی» تفویض می‌کرده‌اند (ص ۶۹۰ و ۶۹۶ و ۷۲۸). و غرض از اینهمه آن که، تاریخ سلاجقه روم یا «الوامر...» این بی‌بی نه تنها تاریخ سیاسی بلکه تاریخ فرهنگی و ادبی دو قوم و ملت ترک و تاجیک در برهه‌ای حساس نیز هست. لازم به یادآوری است که بزرگ مردی ایرانی چون مولانا جلال‌الدین بلخی و فرزند او سلطان ولد در همان مقطع مهم در روم می‌زیستند و فرهنگ و زبان فارسی را در اوج به پیش می‌بردند، و کمی بعد از درگذشت مولانا ادبیات مکتوب ترکی در آناتولی شکل گرفت و سلطان ولد از اولین شعرای

ترکی‌گوی آن سامان شد. سایر ادبا و شعرای ترکیه هم از مریدان و شاگردان مولانا و خانواده او بودند. در نتیجه تاریخ سلاجقه روم در سده هفتم، که کتاب الوامر از بارزترین بیان‌کننده‌های تاریخ برهه مزبور است حائز اهمیتی ویژه برای دو فرهنگ ایرانی و ترکی نیز هست.

✽

کتاب الوامر که به زبان فارسی نوشته شده، حامل فرهنگ غنی ایرانی نیز هست. به عبارتی این کتاب درجه ریشه‌مندی فرهنگ ایرانی را در آناتولی سده هفتم می‌نماید بنا به نوشته مؤلف آن: «علاءالدین کیقباد» گرچه هرمت اکثر سلاطین نامی پیشین دنیای اسلام را پاس می‌داشته اما «از سلاطین و ملوک ماضی اسلامی سلطان یمین‌الدوله محمودبن سبکتکین و امیر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر را معتقد» بوده «و به اخلاق و فضایل ایشان تمثیل و تشبیه می‌کرده، و «همواره کتاب کیمیای سعادت [غزالی] و سیرالملوک (سیاستنامه) نظام‌الملک را در مطالعه» می‌داشته است (ص ۲۲۸). او طبع شعر نیز داشته و ابن بی‌بی رباعی‌ئی را که به خیام هم منسوب است^۲ بدو نسبت داده، و یا این که گفته همیشه آن را ورد زبان می‌داشته است:

می‌خور که میان مستی و هشیاری

وقتی است که اصل زندگانی آنست

تا هشیارم برخردم تا وانست

چون مست شدم عقل ز من پنهانست

(ص ۲۲۸)

علاءالدین در همان اوان جلوس بر تخت سلطنت در قونیه حصار پیرامون آن شهر ساخته و فرمان داده بود تا «انواع تصاویر و تمائیل... و آیات قرآن و مشاهیر احادیث نبوی، و امثال و حکم اشعار شاهنامه فردوسی را بر آن به گونه‌ای حک کنند که هیچ باقی نماند (ص ۲۵۴).

لازم به تذکر است که با آغاز حمله مغول به ایران کانون فرهنگی و ادبی درخشان خراسان، که از ابتدای پیدایش فرهنگ و زبان نوین ایرانی دری تا آن زمان پرچمدار بی‌مثال آن آئین و زبان بود با خاک یکسان و برای مدت یکی دو قرن ویرانه شد. در نتیجه نقاط دیگری از ایران زمین، و یا بیرون از ایران اما در حیطه قلمرو زبان فارسی، مثل هند و روم مرکز تجمع علما و ادبا و عرفای ایرانی شد، و با جرأت می‌توان گفت که روم در ابتدا پیشگام‌ترین و پربرترین خنجر بود، تا این که در اواخر سده هفتم دیار فارسی از آن پیشی گرفت و در آن سده و سده هشتم با پروراندن قافله سالارانی چون سعدی و حافظ و عیید و... گوی سبقت را از روم ترکمان زده ربود. اما در دو ثلث اول سده هفتم برتری و مشعلداری ادبی از آن خطه روم بود؛ که بزرگانی چون بهاء ولد و مولانا و سلطان ولد و شمس تبریزی و نجم‌الدین رازی و فخرالدین عراقی و امثال این بی‌بی در آن می‌زیستند. نگاهی به آثار مولانا و شاگردان و یاران او جایگاه و علو فرهنگ و زبان فارسی در آناتولی را به وضوح می‌نمایاند. اما غرض ما در این گفتار انگشت نهادن بر بعضی فرازهای برجسته ادبی و فرهنگی کتاب الوامر است، که گسترش و عمومیت و تعالی زبان فارسی در آن خطه را می‌نمایاند؛ اما به سبب تصحیح و چاپ نشدن و در دسترس همگان قرار نگرفتن، ناشناخته مانده است. در پی، مشت خرد از خرواری حجیم را که در اثر ابن بی‌بی گنج‌انیده شده برمی‌گزینیم و برمی‌شمیریم.

امثال و حکم و اصطلاحات فارسی کتاب الاوامر اندک نیست، هیچ کدام هم بی‌ریشه و درآمده از آستین مؤلف کتاب و بی‌سابقه در ادبیات فارسی نبوده است؛ اما بعضی از امثله و جمله قصارهای مزبور کاملاً شناخته شده و رایج است، در حالی که تعداد دیگری از آنها منحصرأ در کتاب الاوامر دیده می‌شود. ذیلاً به عنوان نمونه بعضی از این اصطلاحات و جملات را از نظر می‌گذرانیم.

به سر چوگان بخشیدن (ص ۶۰): «سخای او بجایی بود که پنج سال خراج را که بیکبار بخدمتش آوردند، بحضور رسولان، او هم در حال بسر چوگان بر خاص و عام تفرقه کرد؛ یعنی از روی بزرگی و بزرگواری چیزی نماند که همچون چیزی خورد و کم‌بها بخشید. لازم به یادآوری است که در متون فارسی اصطلاح مزبور بیشتر به صورت «به سر تازیانه بخشیدن» آمده، و با این که شواهد کمی هم در آن باره نیست باز اکثر ادبای ما در معنا کردن دقیق آن توانسته‌اند حرف آخر را بزنند. اغلب بحثها هم از آنجا آغاز شده است که خواسته‌اند این بیت حافظ را معنا کنند:

سمنند دولت اگر چند سر کشیده رود

ز هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید

نسخه غنی - قزوینی^۱، غزل شماره ۲۴۱

یا: سمنند دولت اگر چند سرکش است ولی

ز هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید

به نقل از کلک^۲، شماره ۲۰، ص ۱۰۸

چون اکثر شارحان دیوان حافظ به معناکردن بیت مزبور پرداخته‌اند، و آقای علی رواقی چنین پنداشته‌اند که آنها به معنی درست ره نبرده‌اند، خود ایشان شواهد قابل ملاحظه‌ای را که جمع‌آوری کرده برشمرده (کلک شماره ۲۰)، یکی از شواهد او هم از تاریخ سلاجقه (ص ۲۰۶) است، که:

... به تازیانه مرگ از سرش بدر کردند

که سلطنت به سر تازیانه می‌فرمود

با این که نقل شواهد مزبور حدود ده صفحه را پر کرده. (ص ۱۰۸ تا ۱۱۷ کلک)، اولاً شاهد مهم کتاب الاوامر، «به سر چوگان بخشیدن» در میان آنها نیست، در ثانی بنظر نگارنده باز هم معنای بیت حافظ و اصطلاح یاد شده به درستی معلوم نشده است. البته وظیفه گفتار حاضر نیست که به روشن کردن معنای اصطلاح «سر تازیانه...» بپردازد، اما لازم است که بدانیم؛ وقتی گری در متون فارسی موجود باشد هر کلیدی که بتواند به گشایش آن کمک کند ارزشمند است، لذا عدم توجه به کتاب الاوامر - به سبب خطی بودن آن - غنبی است نه چندان خرد. اما در اینجا بیهوده نیست اگر خبری مهم از کامل این اثر را در باره ریشه احتمالی اصطلاح سر تازیانه یادآوری کنیم.

این اثر که در اوایل سده هفتم تاریخ عمومی الکامل را می‌نوشته در جلد نهم آن^۳ و ذیل سال ۱۴۵ هجری و بنای شهر بغداد نوشته است؛ چون منصور دوانیقی امام ابوحنیفه را واداشته بود تا در بنای شهر «به نظارت و شمردن خشت و آجر» بپردازد وی «به ناگزیر بکار حساب و شمار تن داد و شمردن خشت و آجر را به عهده گرفت، که «نی» بدست می‌گرفت و خشت را با نی می‌شمرد، و او نخستین کسی بود که این کار را کرد» (ص ۲۰۱). بنظر نگارنده حتماً در زمان این اثر بانی یا تازیانه یا چیزی شبیه آن شمارش کردن مرسوم، و نوعی خاص از آمارگیری بوده، که این اثر جمله: «او نخستین کسی بود...» را بکار برده است. لذا با سر

تازیانه شمردن نظامیان توسط اُمرا و سلاطین، و یا به سر تازیانه بخشیدن، و از سر تازیانه افتادن و به سر چوگان بخشیدن و... باید ریشه در همان عمل ابوحنیفه داشته باشد، و معنی آنهم امر و کاری مهم را خرد گرفتن، و یا از روی اکراه به امری مهم پرداختن است.

پیش از شام بر کسی چاشت خوردن (ص ص ۱۴۱، ۱۸۳): «اگر استماع افتد که اسلامیان قصد ما دارند، ما پیش از شام برایشان چاشت خوریم - پیش از آن که ایشان لشکرگیری کنند و در دفع تدبیری اندیشند، ما تاختن آورده چاشت خوریم». یعنی پیش از آن که حریف بر سفره ما نشیند و شام خورد ما صبح بر سفره او چاشت خوریم، کنایه از زودتر از رقیب دست بکارشدن و اقدام به آغاز حمله کردن. اصطلاح مزبور در متون فارسی، از جمله در قابوسنامه^۴ به صورت: «... آنجا سستی و درنگ شرط نباشد، چنانکه تا خصم تو بر شام خورد تو برو چاشت خورده باشی» (ص ۹۸) هم آمده است، در نتیجه مصحح و شارح آن، شادروان دکتر غلامحسین یوسفی در تعلیقات (ص ۳۳۰) شواهدی را که در آن باره در ادبیات فارسی بوده یادآوری کرده، که منابع مزبور عبارتند از: کلیله و دمنه، مروج الذهب (عربی)، شاهنامه، دیوان ناصرخسرو، حدیقه سنایی، دیوان عثمانی مختاری و تاریخ طبری (عربی). اما باز به سبب کمیابی کتاب الاوامر دو شاهد آمده در آن از نظر استاد، و هم شادروان مینوی (شارح کلیله و دمنه) افتاده است.

آستین افشاندن (ص ص ۲۵۳، ۶۸۵): «... غبار حوادث از اعطاف اشجار بساتین و متزهاتش به آستین ناز و اعزاز افشاندن - پای در دامن عزت عزلت کشیده و آستین بر همه عالم فشانده...»؛ یعنی روی گردانیدن و از چیزی اکراه کردن و بدان بی‌عنایت بودن. در دیوان خواجه شیراز می‌خوانیم:

ترا رسد شکر آویز خواجگی گه جود

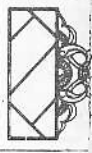
که آستین به کریمان عالم افشانی

نسخه غنی - قزوینی، ص «فکل»

در تاریخ جهانگشای جوینی^۵ نیز آمده است: چون به کتابخانه اسماعیلیان در الموت درآمد، آنچه شایسته بود برگرفتم و بر مابقی «آستین به کرم بر آن افشاندم» (ج ۳، ص ۲۷۰)، بدون تردید هر کدام از اساتید ادب فارسی که اصطلاح مزبور را شرح داده باشند به تاریخ سلاجقه ابن‌بی‌بی بی توجه مانده‌اند بنگرید به فرهنگ «معین»^۶ ذیل آستین افشاندن، در حالیکه کتاب مزبور حاوی اصطلاحات بسیار مهم است.

به سبب آن که راه درازی در پیش داریم و فرصت لازم برای شرح و بسط را نه، تنها چند اصطلاح و ضرب‌المثل و جمله قصار دیگر کتاب الاوامر را به عنوان مشتت از خروار آن می‌شمیریم و درمی‌گذریم:

تمره هَجَر و زیره به کرمان بردن ص (۱۲) - چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار (ص ۱۰۰) - کاری که در معرض کاشک و اگر و بوک و مگر آید اعتماد را نشاید (ص ۱۱۵) - دُونانی که در خانه پدر خود دو نان نخورده‌اند (ص ۷۳۷) - کار را خوار نباید داشت، و مور را مار شاید پنداشت (ص ۱۰۳) - کینه نجوید ز روباه شیر (ص ۴۰۵) - زیرا هم از آن نمذ کلا هم بودست ص (۹۶) - بریخ نگاشتن (بیهوده کاری کردن، حواله یاهو دادن - ص ۱۹۲) - دودرزی کردن (ص ۷۲۶) - گویا جامه را از دو طرف دوختن، کنایه از محکم‌کاری کردن یا با دورویی دو طرف متخاصم را همراه



داشتن) - سایه انداختن بر کار یا چیز و کسی (ص ص ۵۵۰ و ۶۲۱ - توجه و عنایت کردن).

واژه‌های فارسی جالب توجه در کتاب الاوامر، که تعداد آنها اندک هم نیست به سه بخش قابل تقسیم اند: ۱- واژه‌های فارسی جالبی که اینک فراموش شده و بکار گرفته نمی‌شوند، اما شایسته آن هستند که دیگر بار به زبان فارسی راه یابند ۲- واژه‌های فارسی دری خراسانی که در متون فارسی پیش از یورش مغول مرسوم بوده‌اند، اما اینک فقط در خراسان رواج دارند ۳- واژه‌های فارسی بحث‌انگیز.

واژه‌های جالب فارسی: شکوفه (ص ۴۶۲ - است فراغ)، نیمچه (۶۴۸ - نیمتنه = گت)، انگیزاندن (۳۷۹ - تحریک کردن، برانگیختن)، کارسازی (۱۳۹، ۱۳۸، ۲۶۳ - مقدمات کار و امری را فراهم آوردن، تدارک دیدن)، ماندگرمی (۶۷ - تصویر کردن و نقاشی)، به واجبی (۴۲۸ - به اندازه لازم و کافی)، یاد پرسیدن (۱۷۵ - احوال پرسیدن، جویای حال کسی شدن)، چرکاب (۵۲۹ - فاضلاب)، پاپالا (۲۷۲ - بالادست، بالاتر از)، بارگاه (۵۲۲ - محل باراندازی و بارگیری)، شیرگر (۲۶۸ - سیاه مست، مست لایعقل)، پیش رو (۵۷۴ - پیش درآمد در موسیقی و ۶۱۸ طلیعه سپاه)، یکران (صفحات فراوان: اسب)، چرنیک (۵۵۵ - فریب)، چهارپهلوی (۲۱۸ - صفتی برای حیوان سیر شده، که شکم آن کاملاً برآمده باشد).

*

بعضی واژه‌های فارسی قابل بحث، در زبان فارسی واژه‌هایی وجود داشته که در گذشته دارای معنایی خاص بوده‌اند، اما امروزه بدان معنا بکار نمی‌روند و یا تغییر معنا و لفظ پذیرفته‌اند. کتاب الاوامر از این گونه واژه‌ها فراوان دارد، که برای علم زبان‌شناسی و هم فهم متون فارسی بسیار فایده‌مند خواهد بود. بعضی از واژه‌های ایندستی نوشته این بی‌بی به قرار زیر است: پرستار (۴۷، ۱۵۱، ۳۲۹ - کنیز، خدمت کارزن)، در شاهنامه نیز به همین معنا آمده، به جای غلام و خدمتکار مرد هم واژه «پرستنده» استعمال شده است:

پرستارزاده نیاید بکار

و گرچند باشی پدر شهریار^{۱۴}
رفت (ص ص ۵۲، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۷۵... فعل کمکی به جای شد - «خشم جمع رفت = خشم جمع شد»)، این کاربرد «رفت» هم‌اکنون در طوس رایج است، به طوری که مثلاً به جای «سوار شد و سیر شد و عصبانی شد»، «سوار رفت و سیر رفت و عصبانی رفت» را بکار می‌برند:

رفتی به سفر و از مو و دل دیونه رفتم

خون خوردم و خون، گرچه دوتا میخنده رفتم
عماد خراسانی، دیوان^{۱۵}، ص ۸۴
در تاجیکستان نیز «رفت» به جای «شد» استعمال می‌شود:
«خریدار این رویه مکار رفته بود» (خاوران^{۱۶}، شماره یک، ص ۵۳، داستانی از بهمینار)، «قدم مامم فعل رفت را به جای شد بکار می‌برده‌اند: ملک در خشم رفت» (فرهنگ معین، ذیل رفتن) و در دیوان حافظ:

جز دل من کز ازل تا به آبد عاشق رفت

جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند
نسخه غنی - قزوینی، غزل ۱۷۸
صندلی (۵۱۶ - به همان معنی صندلی کنونی)، این واژه در

الوامر چنین آمده است: «بایجو [نوبین] بر صندلی نشسته، سنان‌الدین را با پسر حاضر گردانید»؛ تا آنجا که نگارنده به خاطر دارد کتاب الاوامر اولین اثر فارسی است که این واژه را بکار برده است. و شاید که از رومیها یا مغولها گرفته باشد.

دوستکانی (صفحات فراوان - هم به معنی جام شراب و هم آداب شراب خواری و به سلامتی و شادکامی دوستان و یاران نوشیدن، شادخواری - «با او اقداح دوستکانی پیمودیم، ص ۳۸۲» - «دوستکانی خوردن، ص ۴۸۱» - «به رسم دوستکانی، ص ۵۵۴»).

نماز عصر (۵۸۷ - به همین معنای کنونی نماز عصر)، نکه قابل ذکر آن که بیشتر از عصر این بی‌بین نماز غروب و عصر را «نماز دیگر» می‌گفته‌اند، و الاوامر از اولین متون فارسی است که این اصطلاح را بکار برده و حالا رایج شده است. چند واژه بحث‌انگیز دیگر که نگارنده آنها را برای نقل در اینجا برگزیده اما فرصت شرح و بسط در باره آنها نیست، و فقط از جهت توجه اهل ادب به آنها باید یاد کرده شود به شرح زیر است: اما (= یا، در صفحات فراوان، از جمله ۴۳، ۹۵، ۹۷، ۱۹۹ - در باره این کاربرد بنگرید به آثار مولانا)، یکسواره (= تک سوار، و هم بی‌خدمت و حشم، ۲۴۱، ۴۶۴ - برای این واژه بنگرید به اسرار التوحید، تصحیح دکتر شفیع کدکنی^{۱۷}) درازکشیدن (= طول کشیدن، ۸۱ - بنگرید به آثار مولانا، از جمله فیه مافیه^{۱۸}، ص ۲۹۹)، اکدش (= دورگه، چندنژادی، چندقومی، صفحات فراوان و باترکیبهای گوناگون، از جمله ۳۲، ۳۸، ۱۲۰، ۱۳۸ و ... که به صورتهای اکدش باشی، امیر اکدش، اسب اکدش، و ... آمده است - نیز بنگرید به فیه مافیه، حواشی فروزانفر، ص ۳۳۴).

*

واژه‌های خراسانی، بیهقی گونه: با این که این بی‌بی از پدری گرگانی‌الاصل و مادری نیشابوری بوده^{۱۹} و نمی‌توان وی را تماماً خراسانی دانست، اما به راستی زبان مادری بر زبان پدری در وی غلبه داشته! و از او یک خراسانی تمام عیار ساخته است؛ بویژه تأثیر ابوالفضل بیهقی و کتاب ارزنده او بر این بی‌بی و کتاب الاوامر به روشنی مشهود است. اگر از بعضی توصیفهای زاید تاریخی الاوامر، که تنها خاصیت و فایده ادبی دارند بگذریم، در بقیه موارد این کتاب بیشتر از هر تاریخ فارسی دیگر شبیه تاریخ بیهقی است، و این تشابه خبر از حال و هوای خراسانی این بی‌بی می‌دهد، که در سایر خراسانیهای کوچیده به روم، مثل خانواده مولانا هم مشهود است. بهرحال، واژه‌ها و اصطلاحاتی در کتاب الاوامر به چشم می‌خورد که خراسانی صرف و خاص آثار دری پدیدآمده در خراسان پیش از عهد مغول، و بویژه تاریخ بیهقی است و هم اکنون نیز در خراسان رایج است. ذیلاً بعضی از این واژه‌ها را برمی‌شمردم:

خُشُر (= پدرزن، ۱۷، ۴۲ - تاریخ بیهقی، ص ص ۲۵۲، ۸۹۰، ۹۲۵ - اسرار التوحید، ص ۲۱۶)، آفتاب زردی، (غروب، تنگ غروب، ۵۷۳، ۶۲۳، ۴۲۳ - تاریخ بیهقی. «آفتاب زرد» ص ص ۲۹۵، ۸۳۷ - توضیح این که حالا در خراسان «آفتاب زردی» رایج است)، دیدار (= طلعت و منظر، ۳۲۷ - تاریخ بیهقی «دیداری» = خوش منظر و خوش روی و دیدنی، ص ص ۴۲۹، ۴۵۳ - توضیح این که حالا در خراسان به صورت «دیدار فلان را بنامزم، یا بگردم» استعمال می‌شود)، گردنان (= گردنکشان،

پهلوانتران، ۲۰۳، ۵۴۰، ۶۴۱ - تاریخ بیهقی، ص ص ۴۰۲، ۵۳۸، ۶۰۸ - توضیح این که هم اکنون در خراسان رایج نیست)، سلّه (= سیمترکهای، ۱۵۹، ۱۹۱، در متون پیش و پس از عهد مغول فراوان آمده است، هم اکنون در خراسان نیز رایج است).

*

بعضی لغات عربی: کتاب الاوامر بجز آیات و احادیث و اشعار و امثله عربی فراوانی که دارد، و خود ارزشی ویژه برای کتاب مزبور فراهم آورده است، بعضی اصطلاحات و لغات عربی را هم به معنای دیگر، بجز آن معنا که امروز رایج است بکار برده، که از آن جمله‌اند: شخص (جَسَد، ۱۳۲)، نقالان (خبرکشان)، ۴۷۳، مطالعه (تماشای روی و طلعت زیبا، ۳۶۶)، طرفداران (مرزداران، نگهدارندگان اطراف ملک، ۴۳۵، ۴۱۹، ۶۰۵)، رقباً (مُراقِب‌ها، ۶۳۸)، مطعوم (کنیز، مُطعه، ۵۹۴)، اقسام (قَسَم‌ها، ۴۴۵، ۴۹۶)، تفکیر (فکر کردن، ۶۶۶)، طلب طلب (گروه گروه، ۲۱۲، ۲۷۹، ۳۳۹، ... - بنگرید به سیرت جلال‌الدین مینگبرنی، ص ص ۱۸۵ و ۳۶۵: توضیحات شادروان مینوی)، مترجم (گویا مرموز و شایسته ترجمه، ۵۹۹، ۶۰۰)، خصم (صاحب ۴۷۷ - البتّه صاحب حیوان، که در اصل خصم او نیز هست. در بعضی از متون دیگر فارسی هم مثل مثنوی، ص ۱۲۶۱ و کلیات سعدی^۱، ص ۳۵۶ به عنوان شوهر و یا همسر آمده است.

سایر ارزشهای فرهنگی و سیاسی و تاریخی و مدنی کتاب ۷۴۴ صفحه‌ای الاوامر العلانیه فی امور العلانیه نیز اندک نیست، و نگارنده که چند ماه از وقت خود را صرف مطالعه و یادداشت‌برداری از آن کرده تحت عناوین مختلفی آن اطلاعات را جمع‌آوری کرده، که از آن جمله است: «ویژگیهای نگارشی کتاب»، «لغات و واژه‌های نادر و قابل تأمل فارسی»، «امثله و اصطلاحات فارسی»، «لغات عربی رایج در زبان فارسی کنونی، که ابن بی‌بی به معنی دیگری بکار برده»، «امثله عربی»، «لغات مغولی»، «آداب و رسوم مغولی»، «مناصب سیاسی در دربار سلاجقه روم»، «سیاسیات - کلیات سیاسی خطه روم»، «مدنیات و مسائل فرهنگی و اجتماعی و قومی»، و «سایر نکات قابل تأمل عمومی». چنان که گذشت، از این میان تنها نمونه‌هایی از لغات و اصطلاحات و امثال فارسی و لغات عربی ذکر شد، و با همه فشرده‌گی و گزیده‌نویسی حجم گفتار به حد قانونی یک مقاله رسید! لذا برای ارائه نمونه از سایر ارزشهای کتاب الاوامر جا و فرصتی نماند، با اینهمه تنها برای نمایاندن کم و کیف مطالبی که نگارنده تحت عناوین یاد شده استخراج کرده، از هر بابی چند نمونه ذکر می‌شود:

بعضی ویژگیهای نگارشی کتاب: اکثر حروف بدو نقطه تحریر شده، بویژه حروف «پ» و «ج»، در عوض «د» نقطه دارد، اما «ژ» همواره دارای سه نقطه است، مثل «ژاله» و «تاژیک» - بسیاری از کلمات مرکب جدا از هم تحریر شده، مثل «دی روز» (ص ۴۳۱، ۵۷۱، ۶۴۸)، «به بود» (۶۷۳)، «پای مردی» (۷۷، ۱۰۷).

بعضی امثله و جمله قصارهای عربی: لا ارحام بین الملوک (ص ۳۳، ۱۸۴)، قلوب الملوک خزائن الله (۱۸۵)، آخر الدواء الکی (۲۸۳)، سینه سینه مثلها (۵۶۸).

بعضی لغات و اصطلاحات مغولی: اولاق (۸۳، ۳۸۳ - پیک،

چاپیار)، اطلان اطلان (۱۶۶): چاووشان آواز اطلان اطلان برکشند؟)، یخنی و بغراخانی (۴۳۰) - نام دو غذای مغولی یا ترکی؟)، یرغو (۶۶۹، ۶۶۸ - پازیرسی؟)، رک: فیه مافیة، ص (۲۸۴).

بعضی آداب و رسوم مغولی: الان الان کشیدن هنگام کشتن افراد (۶۴۹، رک: دیوان کبیر)، رسم و شیوه کشتن افراد توسط مغول (۵۴۲، ۵۷۹)، کشتن یا بردن افراد با دو شاخ (۵۷۹، ۶۲۶).

بعضی مناصب سیاسی، سیاسیات سلاجقه روم: سلطنت؛ پنج نوبت سلطنت (۲۱)، جنگ سلطانی (۹۷، ۱۶۵، ۱۸۷، ۲۴۰)، امضای سلطان باوضو (۲۲۸)، انگشتری عفو و انتقام (۲۷۳، ۲۷۴) وزارت؛ رسم و آیین وزارت (۵۴۳)، دوات زرین وزارت و سرپوش سیاه آن (۵۷۱)، وظیفه و حقوق و اقطاع وزارت (۵۹۵)، جای نشستن وزیر (۶۱۶)، دستار وزارت (۶۹۱) نیابت و نایب الامرایسی (۵۴۴، ۶۹۴)، امیر اکدش (۳۲، ۳۸، ۱۲۰، ۱۳۸، ...)، پروانگی (۱۱۹، ۳۴۸، ۴۸۲، ۹۶۹، امیر دوات (۱۷۰)، امیر داد (۲۶۸، ۵۵۰، ۵۸۶)، سر موزه دار (۵۵۵، ۵۸۴).

بعضی کلیات سیاسی - سیاسیات خطه روم: آیین و مملکت‌داری (۷۳۶، ۷۳۹)، علامتها و پرچمها و رنگ آنها (۱۳۸، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۱، ۴۷۵)، جاسوسی و اهمیت و روشهای آن (۱۸۹، ۷۷، ...، ۳۲).

بعضی مدنیات، اجتماعی و قومی: واحد پول (عَدَد = درم) (۴۱، ۱۲۶، ۱۶۸، ۱۸۱، ۲۰۴، ...)، رسم به برادری داماد درآمدن (۲۹۸)، رسم عزاداری با لباس سفید (۲۱۰، ۴۶۶، ...)، خشک بند کردن زخم (۱۹۳)، غاشیة و غاشیة‌برداری (۱۵۳)، عیاری و اُخوت (۹۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۵۵، ...)، لباس و شیوه رفتار غلامان حوائج خانه (۶۱۱)، تکفیر و اتهام دینی (۴۷۴)، حمام سفری (۳۸۷)، مهرگان (۱۵).

فِرَق و اقوام: پرستنده خر عیسی (کنایه از عیسویان، ۵۶)، زخم‌العجم (تفاخر ایرانیان به ترکها، ۳۱۷)، رواج پنج زبان در خطه روم (۷۷)، سیاه گلیمان چارقپوش (کنایه از ترکمانان، ۶۹۰، ۶۹۶، ۷۲۸).

بعضی از سایر نکات قابل تأمل: تریاک (۱۵)، یک زن دلاله (۶۶)، یاجوج و ماجوج (۸۰)، عرفان و خرقه (۲۳۳)، دعوای لفظی قلم و شمشیر (۵۲۳، ۷۱۷)، رسایل اخوان‌الصفا (۶۹۵)، بازرگانی (۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴)، زیر جامه سلطان مشکل گشا و تخفیف دهنده درد زایمان (۶۴).

بر اهل فضل و پژوهش و تحقیق در عرصه مسایل اجتماعی و سیاسی و مدنی و تاریخی پوشیده نیست که عناوین و مسایلی که فوقاً شمه‌ای از آنها یادآوری گردید تا چه اندازه دارای اهمیت و فایده‌مند است، آنهم وقتی حدود صد سال از یک جامعه پزحاده و متنوع و شامل اقوام مختلف را دربر گیرد؛ و راوی هم اهل دانش و فضل و وارث فرهنگ و آداب غنی تاریخنگاری و ادب ایران و خراسان سده هفتم بوده باشد. و باری دیگر دریغ که چنین کتاب ارزنده حجیمی تاکنون تصحیح و تحریر نو و چاپ نشده و قابل استفاده عموم قرار نگرفته است، اما خوشبختانه بانویی فاضل و صاحب صلاح، که اینک به سعادت فراغت از کار اداری نایل آمده است به تصحیح و تحشیه کتاب الاوامر مشغول می‌باشد، و امید که

حاصل تلاش ایشان به زودی در دسترس عموم قرار گیرد، انشاءالله.

پایان نیمه اول تیر ۱۳۷۱

یادداشتها

- ۹ - ماهنامه، چاپ تهران.
- ۱۰ - الکامل فی التاریخ الاسلام (کامل)، ابن اثیر جزیری، ترجمه ابوالفاسم حاکم، تهران، علی اکبر علمی.
- ۱۱ - قابوسنامه، عنصرالمعالی کیکاووس بن... قابوس، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۱۲ - تاریخ جهان گشا، جوینی، تصحیح قزوینی؛ علامه محمد، تهران، بامداد، چاپ دوم.

- ۱۳ - فرهنگ معین، دکتر محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۴ - به نقل از معجم شاهنامه، به کوشش خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۳، ص ۱۳۶؛ نیز بنگرید به فرهنگ شاهنامه، رضازاده شفق، تهران، مجمع ناشر کتاب، ۱۳۲۰، ذیل «پرستده».
- ۱۵ - دیوان عماد خراسانی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲.
- ۱۶ - خاوران، ماهنامه، مشهد.
- ۱۷ - اسرار التوحید... تصحیح دکتر شفیع کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
- ۱۸ - فیه مافیه، مولانا، تصحیح فروزانفر، تهران، زوار، ۱۳۶۲.
- ۱۹ - به نوشته خود ابن بیبی پدرش از سادات «گورسرخ» گرگان، و مادرش دختر کمالالدین سمنانی رئیس اصحاب امام... شافعی در نیشابور بوده است، ص ۴۴۲.
- ۲۰ - مثنوی، مولانا، تصحیح نیکلسون، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲؛ کلیات سعدی، تصحیح فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.



۱ - پروفیسور نکین داغ و پروفیسور فندق اوغلی، مقاله «تأثیر اندیشه‌های ابن‌خلدون بر تاریخنگاران عثمانی»، مجله تحقیقات تاریخی، سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۶۸، تهران، ص ۵۴۷

۲ - در کتابخانه ایاصوفیه ترکیه، تحت شماره ۲۹۸۵، رک: مقدمه کوتاه «عدنان صادق ارزی» بر کتاب چاپ شده (است نسخه خطی)، آنکارا، ۱۹۵۶ (نسخه مورد بحث ما)، نیز در باره کتاب الاوامر بنگرید به توضیح دکتر محمد جواد مشکور در صفحات ۱۷ تا ۲۸ دیباچه کتاب اخبار سلاجقه، تهران، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰، که مختصر الاوامر هم در همان جا بچاپ رسیده است (در ۲۳۵ صفحه)؛ و هم رک: توضیحات مجتبی مینوی بر سیرت جلال‌الدین منکبرنی زیدری، نسوی، تصحیح مینوی، تهران، علمی، فرهنگی، ۱۳۶۵، صفحات «ص» تا «صح» (۸۰ تا ۸۲) مقدمه؛ نیز به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۳

۳ - به عنوان نمونه چند اشتباه مسلم مختصر الاوامر، که به وضوح با اصل کتاب مغایرت دارد ذیلاً یادآوری می‌گردد در صفحه ۵۸۸ متن کامل الاوامر تحریر شده است: «امرا که دعوت سلطان رکن‌الدین را اجابت کرده بودند جرأت و جسارت یافتند...» که از سیاق مطلب پیداست کلمات آخر «جرأت و جسارت یافتند» است. اما در متن چاپ‌شده مختصر الاوامر آمده است «امرا که اجابت دعوت او کرده بودند خراب و خسارت یافتند» (ص ۲۶۷، در اخبار سلاجقه). در صفحه ۶۵۸ متن اصلی و کامل کتاب می‌خوانیم: «... فلان و فلان در استرضا و ملازمت امیر معظم (بوقوغا) که به حکومت مملکت روم آمده بود بحضور هم... می‌رسانیدند؛ اما در مختصر الاوامر تحریر شده: «همه به اتفاق ملازمت که حکومت مملکت روم آمده بود می‌کردند» (ص ۳۰۸)، نیز در صفحه ۶۵۹ متن کامل می‌بینیم: «الحسین العلوی الحسینی الطباطبایی الاصفهانی...» و در متن چاپی مختصر می‌خوانیم «الحسین العلوی الطباطبایی الشیرازی» (ص ۳۰۹)؛ و بالآخره در صفحه ۶۹۲ که صحبت از افراط کاریهای ترکمانان در قونیه است در متن اصلی آمده است: «و باز آتراق در تاراج و از عاج و ادلال عزیزان ایستادند. و حکایت غز و استیلاي ایشان بر نیشابور ظهور پذیرفت» - البته همه نقطه‌ها تحریر نشده ولی به وضوح چنین استنباط می‌شود - اما در متن چاپ مختصر تحریر شده است: «کبسه‌ها را از نفوذ پر کردند و حکایت غز و استیلاي ایشان بر تاساور ظهور پذیرفت» (ص ۴۲۵). بنابراین، بجز آن که خلاصه الاوامر تنها سعی داشته خلاصه وقایع تاریخی را به خواننده منتقل کند، و نه ارزشهای ادبی کتاب را، با اینکه در تحریر هم بخطا رفته و از ارزش خود کاسته، لذا اعتماد را نمی‌شاید و شایسته است که محققین به اصل کتاب رجوع کنند؛ ضمناً مختصر الاوامر تقریباً در همان زمان ابن بیبی فراهم آمده، و پس از این که «هوسما» آن را بدست آورده و بچاپ رسانیده اصل نسخه از بین رفته است، بنگرید به صفحات ۲۹-۳۰ در کتاب اخبار سلاجقه، توضیح دیگر این که حجم مختصر تقریباً نصف حجم اصلی است. ۲۲۷ صفحه و ۷۲۴ صفحه.

۴ - الاوامر، ص ۴۴۲. نیز بنگرید به صفحات ۴۴۳، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۵۲، ۴۳۱، ۶۴۳، ۷۲۴، ۷۲۲ که مؤلف از احوال خود و پدر و مادر و خانواده‌اش اطلاعاتی بدست داده است.

۵ - بنگرید به تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷، ص ۲۱۴ و زندگی مولانا... فروزانفر، تهران، زوار، ۱۳۶۱، ص ۱۳۸؛ توضیح این که فیه ما فیه مولانا تقریباً صیحتهایی است که مولانا خطاب به معین‌الدین پروانه به زبان رانده است.

۶ - بنگرید به مقاله «مقام و تأثیر مولانا در آغاز گسترش ادبیات ترک در آناتولی»، نوشته پرفیسور دکتر حبیب مازی اوغلو، در کتاب مجموعه مقاله «مولانا از دیدگاه ترکان و ایرانیان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، صفحات ۱۱۵ تا ۱۲۷.

۷ - فروزانفر در زندگانی مولانا... ص ۲۵ نوشته «این رباعی با مختصر تغییری به

خیام نسبت داده شده است، و عقیله در آثار الوزراء، تصحیح حسین ارموی (محدث)، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۱۹۸ مدعی شده که صاحب بن عباد، وزیر عضدالدوله آن را می‌خوانده است (پیش از خیام، و در اواخر سده چهارم).

۸ - دیوان حافظ، تصحیح غنی - قزینی، تهران، زوار.